

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در گذشته گفتیم که با قطع نظر از وجوب دفع ضرر محتمل که ما قبول داریم یک قاعده عقلی است، می‌توانیم از مذاق شریعت نیز این قاعده را اصطیاد کنیم؛ یعنی بگوییم شارع هم می‌گوید: اگر در جایی احتمال یک ضرر مهمی را دادیم، دفع آن شرعاً واجب است. گفتیم در باب روزه، تیمم و ابواب مختلف فقهی وقتی احکام را ملاحظه کنیم می‌توانیم یقین پیدا کنیم که مذاق شریعت این است. لذا همان‌گونه که در جایی که ضرر یقینی است و خوف جان وجود دارد یا خوف نهاب تلف مال، یا از بین رفتن عرض و آبرو وجود دارد، انسان باید کاری کند که گرفتار این ضرر نشود، نسبت به ضرر احتمالی نیز همین طور است و ضرر احتمالی در حکم ضرر معلوم است و دفع آن شرعاً واجب است.

بررسی ملازمه حکم عقلی و حکم شرعی

گفتیم اگر این قاعده را قاعده عقلی بدانیم و بگوئیم دفع ضرر محتمل عقلاً لازم است، آن وقت در بحث غربالگری، فرض این است که احتمال می‌دهیم وجود یک ضرری را در این بچه‌ای که شکم مادر وجود دارد. اگر ما این قاعده را قاعده عقلی بدانیم نیاز به اثبات ملازمه دارد؛ یعنی بگوئیم «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، اگر عقل می‌گوید این دفع ضرر واجب است شرع هم می‌گوید واجب است و باید دید آیا ملازمه را قبول داریم یا نه؟

اگر کسی بگوید شارع فرموده: «إن لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة» که انبیاء هستند و حجة باطنه که عقل است [1]، شارع «جعل العقل حجةً بينه و بين العباد»، دیگر چه نیازی به قاعده ملازمه داریم؟ ما بر اساس این روایت، یک وقت می‌گوئیم عقل قطعی داریم، چه کسی گفته این عقل حجت است؟ می‌گوئیم خود شارع فرموده این عقل حجت است، می‌گوید «ما یدرکه العقل»، می‌گوئیم مراد عقل قطعی بدیهی است نه عقل نظری استدلالی و استنباطی که با برهان و مقدمات بخواند درست کند.

به بیان دیگر، یک وقت یک مطلب عقلی است که صغری و کبری می‌خواهد، می‌گوئیم چیزی که نیاز به استدلال هم ندارد ولی عقل بالبداهه او را درک می‌کند، وقتی بالبداهه درک کرد چه نیازی به مسئله ملازمه است، می‌گوئیم عقل می‌گوید اگر یک جایی بر شما ضرر احتمالی وجود دارد دفع آن واجب است، شارع هم گفته این عقل حجت است. حجت به این معنا نیست که بگوئیم ملازمه (یعنی «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع») وجود دارد.

ما در بحث اصول دوره قبل بحث حسن و قبح عقلی، بحث قاعده ملازمه را مفصل مطرح کردیم و آنجا اصل ملازمه را به تبع امام خمینی¹، مرحوم خوئی و جمع زیادی از بزرگان اصولیین رد کردیم. ایشان می‌گویند: «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع» درست نیست؛ چون شاید یک مانعی نزد شارع باشد که عقل آن را ادراک نکند.

حال اگر کسی بگوید ما در مدرکات عقل بدیهی نیازی به قاعده ملازمه نداریم؛ چون شارع حجت قرار داده، شما یک وقتی می‌گفتید این عقل به چه دلیل؟ می‌گفتیم اگر ملازمه باشد و با ملازمه حکم شرع را به دست بیاوریم علم به حکم شارع پیدا کردیم،

علم به حکم شارع که برای ما حجت است، اما یک وقت می‌گوئیم اصلاً کاری به ملازمه نداریم، بلکه عقل بدیهی حکم دارد، مثلاً می‌گوید دفع ضرر محتمل واجب است، شارع گفته که حکم عقل برای تو حجت بین من و تو است، ولو اینکه در شریعت هم این حکم را شارع بما آنه شارع جعل کرده باشد نیست، ولی همین که عقل می‌گوید کافی است.

به نظر ما این سخن بعیدی نیست و خودش یک باب جدیدی را در بحث حسن و قبح عقلی باز می‌کند. البته در آنجا گاهی اوقات به عنوان مبادی بحث این حدیث را (که از امام کاظم علیه السلام است) متعرض می‌شوند ولی نه به این نگاه، ما این حدیث را بیاوریم و بگوئیم خود این حدیث دلالت دارد بر این‌که ما نیاز به اثبات ملازمه نداریم، بلکه شارع فرموده ما می‌گوئیم «إن لله علی الناس حجتین»، حجت باطنی که عقل است و متیقنش عقل بدیهی غیر استدلالی است، اگر عقل بدیهی یک چیزی را گفت شارع می‌گوید تو باید طبق آن عمل کنی و نمی‌توانی او را کنار بگذاری، نیازی نداریم به این‌که ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع را اثبات کنیم.

بنابراین یک وقت قاعده ملازمه را مطرح کرده و می‌گوئیم بین «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» ملازمه نیست، بعد به حکم شارع که رسیدید موافقتش ثواب و مخالفتش عقاب. خود حکم عقل من حیث هو هو ثواب و عقاب ندارد، ولی ما می‌گوییم چه نیازی به قاعده ملازمه است؟! همین که شارع فرموده من این حکم عقل را برای شما حجت قرار می‌دهم کفایت در این مسئله نمی‌کند؟ یعنی بگوئیم به انضمام «إن لله علی الناس حجتین»، اگر من این حکم عقل را تبعیت کردم ثواب دارد و اگر نکردم عقاب دارد و کاری به ملازمه هم نداریم.

جمع‌بندی

پس اولاً گفتیم قاعده دفع ضرر محتمل عقلاً یک قاعده مسلمی است و در مقابل مرحوم اصفهانی ایستادیم. ثانیاً، این روایت می‌گوید «إن لله علی الناس حجتین»؛ یعنی دو حجتی است که يجب الاخذ بها، هم حجت ظاهره و هم حجت باطنه يجب الاخذ بها، منتهی همین است که این عقلی که اینجا قرار داده شده عقل در سلسله معلول است؛ یعنی حال که خداوند فرمود نماز واجب است عقل هم می‌گوید امتثال کن، ولی چه دلیلی بر این مطلب داریم؟ چه دلیلی داریم که اگر عقل به صورت بدیهی در سلسله علل قرار گرفت حجت نباشد؟

آقایان می‌گویند اگر یک حکم عقلی در سلسله علل باشد ما حتماً نیاز داریم به اینکه قاعده ملازمه را ضمیمه کنیم؛ یعنی تا اینجا ما حرف تازه‌ای برایتان نداریم. لذا (1) «إن لله علی الناس حجتین» این حجت عقلی را بگوئیم عقلی در سلسله معلول، دیگران هم گفته‌اند. (2) عقل در سلسله علل را می‌گویند حجت نیست مگر شما ملازمه را اثبات کنید، حسن و قبح عقلی را انکار نمی‌کنیم بلکه ملازمه را انکار می‌کنیم. محقق خویی¹ و امام خمینی¹ ملازمه را انکار کرده و می‌گویند: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» درست نیست، قبل از اینها یک عده از اصولیین قبول داشتند، ادراک عقلی است که مستتبع حکم شرعی نیست.

دیدگاه برگزیده

مطلب تازه‌ای که امروز برای شما دارم این است که اولاً، بگوئیم آن حجت باطنی شامل عقل در سلسله علل هم می‌شود، منتهی متیقنش عقل بدیهی است؛ یعنی اگر عقل بدیهی در سلسله علل آمد یک حکمی را برای شما و برای ما آورد مثل ما نحن فیه، می‌گوئیم اگر در یک جا یک ضرر احتمالی ضرر مهمی بود دفع آن واجب است ولو احتمال ضعیف باشد، عقل لازم می‌داند آن روایت «ان لله علی الناس حجتین» هم می‌گوید: این حکم ولو در سلسله علل قرار گرفته، چون الآن این لزوم دفع ضرر محتمل از سلسله علل است نه معلول، می‌گوید تبعیتش لازم است، لذا ما چه نیازی به قاعده ملازمه داریم؟!

قبل از آن آقایان می‌گفتند: هذه قاعدة عقلیه یا اصل قاعده را منکرند، مثل مرحوم اصفهانی یا اصل ملازمه را منکرند، پس به قاعده دفع ضرر محتمل در ما نحن که می‌خواهیم وارد شویم بحث غربالگری نمی‌شود تمسک کرد. در بحث امروز می‌گوئیم این درک عقل به لزوم دفع ضرر محتمل حکم عقلی ولو در سلسله علل است.

به بیان دیگر، تا الآن در ذهن ما این بود که «إن لله على الناس حجتين» مربوط به احکام و در سلسله معلول است، یعنی خدا که فرموده نماز بخوان عقل می‌گوید امتثال لازم است؛ یعنی می‌گفتیم حکم العقل به لزوم امتثال احکام مولا است، احکام در سلسله معلول می‌شود، اما به نظر می‌رسد اگر دقت کنیم احکام عقلیه در سلسله علل منتهی عقلیه بدیهیه. فرض کنید عقل می‌گوید: «العالم متغیر کل متغیر حادث فالعالم حادث»، مراد ما این حکم عقلی که نیاز به صغری و کبری دارد نیست، بلکه حکم عقلی بدیهی مثل همین ما نحن فیه است.

مثل اینکه عقل، به لزوم خروج عن العهده حکم می‌کند، یا عقل به لزوم استیفاء غرض مولا حکم می‌کند، اینها دو حکم عقلی هستند اما هر دو در سلسله معلول هستند؛ یعنی وقتی هم می‌خواهیم احکام در سلسله معلول را بگوئیم، می‌گوئیم یکیش حکم لزوم خروج از عهده است و کاری به غرض ندارد، دوم حکم به لزوم استیفاء غرض، اما الآن اینکه می‌گوئیم در ما نحن فیه دفع ضرر محتمل حکمی است که در سلسله علت است.

احکام عقلیه در سلسله معلول نیازی به انضمام قاعده ملازمه ندارد، اصلاً معقول نیست که قاعده ملازمه را بخواهیم درست کنیم، بگوئیم عقل می‌گوید امتثال لازم است پس شرع هم می‌گوید امتثال لازم است! معنا ندارد. این پرونده همین جا تمام می‌شود اما احکام عقلیه در سلسله علل نیاز دارد که ملازمه را به آن منضم کنیم، انضمام قاعده ملازمه است.

دیدگاه ما آن است که می‌توانیم احکام عقلیه در سلسله علل را (بدیهیاتش را) معتبر بدانیم بدون انضمام قاعده ملازمه، می‌گوئید به چه دلیل معتبر است؟ می‌گوئیم اطلاق «إن لله على الناس حجتين»، مثلاً عقل خودکشی را ممنوع می‌داند به لزوم قطعی بدیهی می‌گوید حق نداری خودت را از بین ببری (البته در شرع آیاتش را آوردیم، بر فرض که آیه و روایتی هم نداریم)، ما هستیم و این حکم عقل، حتماً باید بگوئیم قاعده ملازمه را، اگر قاعده ملازمه را نداشتیم فایده ندارد؟ عقل این را درک می‌کند، درک قطعی و بدیهی هم دارد، شارع هم گفته این حکم عقل برای تو حجت است و نیاز به قاعده ملازمه ندارد.

آنچه به ذهن خطور می‌کند بحث اصطیاد این قاعده است، ما کاری به عقل نداریم، قاعده لزوم دفع ضرر محتمل قاعده شرعیه، از مذاق شرع ما این قاعده را می‌توانیم اصطیاد کنیم. شیخ انصاری¹ در مکاسب به قاعده «کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» که می‌رسد می‌گوید به این عبارت در شریعت نداریم، اما موارد مختلف در ابواب مختلف فقهی مثل هبه و غیره را یکی یکی می‌گوید و بعد می‌گوید از اینها اصطیاد شده است.

اینکه ما می‌گوئیم حتی اصطیاد هم یک تعبیر نارسایی است؛ چون عنوان مذاق شرع یک عنوان خیلی بالایی است، مذاق شارع این است که ضرر محتمل را مثل ضرر قطعی قرار داده در همین یک جمله، البته ضرر باید ضرر مهم باشد، یک وقت نگوئیم من از اینجا که می‌روم ممکن است خراشی به دستم بخورد! من می‌خواهم در فلان جا به مردم خدمت کنم ممکن است پای من بشکند! اینها ضرر مهم نیست، اگر یک ضرر مهمی در کار بود اما محتمل است و یقینی نیست، 20 درصد احتمال می‌دهید، شرع هم می‌گوید دفعش واجب است مثل عقل، لذا ما دیگر نیازی به قاعده ملازمه و ضمیمه کردن «إن لله على الناس حجتين» نداریم، خود شرع می‌گوید واجب است.

می‌خواستیم وارد بحث بشویم که غربالگری کدام قسمت واجب است؟ کدام قسمت جایز است؟ کدام قسمت مباح است؟ کدام قسمت حرام است؟ که در جلسه بعد بیان خواهیم نمود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . «قَالَ يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ - حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.» الكافي 1 - 13 - 12 ؛ وسائل الشيعة؛ ج15، ص: 207، ح 20291.